فقه و اصول، سال پنجاهم، شماره ۱، شمارهٔ پیاپی ۱۱۲
بهار ۱۳۹۷، ۳۰-۹

غیر مسلمان، از کفر تا استضعاف*

دکتر اردوان ارژنگ[۱]
دانشیار دانشگاه میبد
Email: arzhang1345@gmail.com
عبدالرضا گودرزی
دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین
Email: grisha6600@yahoo.com

چکیده

تقسیم و تنویع انسان‌ها به دو دسته مسلمان و کافـر، به معنـای تصـویر نیافتن دسته‌ای دیگر از آدمیان است. این تقسیم‌بندی، پیشینه‌ای تاریخی و دراز مدت دارد و گویا در نزد عقـل، بدیهـی و در نگاه شـرع، غیر قابل انکـار شمرده شده است. بررسی‌ها روشــن می‌کند ادلـه‌ای وجود دارد که به قدر کافـی، در اقنـاع اذهـان برای پذیرش گروه سومی از انسـان‌ها، دلالت دارند. تحقـق عنوان اسـلام، نیازمند مولفه‌ها و عناصری است که بدون آن‌ها این عنوان، محقـــق نمی‌شود. برای پیدایش عنوان کفر نیز مولفه‌ها و شرایطی از قبیل انکار و تکـذیب از سـر اراده، علــم و اختیــار، لازم است. با نبود مولفه‌ها، نه کفـر، محقـق می‌شود نه اسـلام در دل و رفتـار، رسوخ می‌کند. افزون برآن، تقابل مفهومـی اسلام و کفر به گونه‌ای است که پذیرش گروه سوم، ثبـوتا با محـذور و تنگنـای عقلی، روبرو نشده و اثباتـا بـا منـع از ناحیه شریعت، مواجه نمی‌شود. بنابراین نادرستی و ناروایی گزاره «هر غیـر مسلمانی، کافـر است» به گونـه ایجـاب کلی (موجبه کلیه)، حاصل بررسی ادله است. مستند به منابع دینی، می‌توان این گروه را مستضعف نامید که احکــام فقهی ویژه خود را می‌طلبند و به نظر می‌رسد از یک سو اینان از امتیازات ویژه مسلمانان نابرخوردارند و از سوی دیگر ذیل احکام تضییقی و محدود کننده کافران نیز قرار نمی‌گیرند.

کلیدواژه‌ها: کفـر، کافـر، غیرمسلمان، مستضعف.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۹/۲٦؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹٦/۰۲/۲۰.
۱ . نویسنده مسئول

DOI: 10.22067/jfu.v50i1.52246

مقدمه

یکی از ویژگی‌های برجسته جهان معاصر، درهم‌تنیده شدن و اختلاط پیروان ادیان، مکاتب و فرهنگ‌های مختلف دینی و مشارب گوناگون فلسفی و اجتماعی است. جدای از صدق و کذب محتوا و مضامین این مجموعه‌ها و فارغ از داوری و ارزش‌گذاری، فراهم شدن فضای ارائه اندیشه‌های برتر و بالتبع رشد آدمیان، نیازمند جوی آرام و البته توأم و همراه با همزیستی مسالمت‌آمیز است. اسلام عالی‌ترین و مترقی‌ترین مکتب نیک زیستی و مدارا، پیام‌آور اندیشه یکتاپرستی و مبتنی بر انتخاب آزاد و خردورزانه است. در آموزه‌های اسلام، رحمت الهی بر غضب خداوندگاریش سبقت دارد (یا مَن سبقت رحمتُه غضبَه). اما احساس می‌شود گاهی اوقات این اندیشه بنیادین، در محدوده دانش کلام و گزاره‌های کلامی، متوقف و محصور مانده و بر برداشت‌های فقهی تأثیر خود را نمی‌گذارد. گویا فقه و فقیه، فارغ از کلام و مبانی کلامی، فتوا می‌دهد. چنین فتواهایی بازتاب شایسته‌ای در اندیشه آدمیان ندارد. از جمله این موارد، اصطلاح کفر، کافر و احکام مترتب بر آن است. این واژه به صورت مطلق و فراگیر با تقسیمات متعددی که دارد بر هر «غیرمسلمانی» اطلاق شده که بالتبع احکام و آثار خاص خود را به همراه دارد. طیف وسیعی از انسان‌ها که از نعمت دین اسلام محروم مانده‌اند، از دیدگاه مشهور فقه در جرگه کافران هستند (انصاری، ۵/ ۳۳۱؛ خمینی، ۳/ ٤٢٦).

در دنیای امروز بر اثر علل متعددی چون فقر فرهنگی، سلطه حکومت‌های جور وکفر، عدم معرفی و ارائه اسلام اصیل و صحیح، مشغله‌های متعدد معیشتی و عدم دسترسی به منابع و معارف اسلامی، این انسان‌ها را در فضایی غیر از اسلام (و نه الزاماً فضای کفر) قرار داده است. از سویی با بررسی منابع، مبانی، آموزه‌های دینی و گزاره‌های فقهی دریافت می‌شود تحقق عنوان کفر وکافر در افراد، نیز نیازمند مولفه‌ها، شرایط و ضوابطی است و اطلاق لفظ کافر بر هر غیرمسلمانی اصولاً نمی‌تواند با مصادر و مآخذ پیش‌گفته، سازگار و هم‌خوان باشد. تقسیم انسان‌ها به کافر و مسلمان و به دنبال آن، الحاق هر فردی که شرایط اسلام را ندارد به خیل کفار، ناصواب به نظر می‌رسد. نادرستی گزاره «هر غیر مسلمانی، کافر است» به نحو ایجاب کلی (موجبه کلیه)، برخاسته (محصول) دقت در منابع و توجه به اقتضائات امروزین است. یکی از ویژگی‌های دین اسلام، معرفی اندیشه‌های دینی و شیوه‌نامه درست زندگی در قالب تبلیغ رفتاری و بازتاب آن در وجوه مختلف زندگی اجتماعی و اخلاقی مسلمانان است. فقه، بخش عملی و نمایشگر عصاره اندیشه‌ها و باورهای دینی است. به همین جهت این بخش از دین و نحوه معرفی و نوع نگاه مخاطبان در راستای تبلیغ و ترویج معارف دینی نقش مهم و سازنده‌ای را به عهده دارد. بازنگری و بازپژوهی برخی احکام فقهی و مطالعه دقیق‌تر و عمیق‌تر منابع فقهی می‌تواند آسیب‌های آن‌ها را آشکار ساخته و تاثیرگذاری

فقه و احکام فقهی را روشن نماید. به هر روی، بار منفی موجود در این واژه (کافر) و نگاه خاص به این لفظ و عنوان، باعث می‌شود پیروان سایر ادیان و عموم غیرمسلمانان، تصویر مناسبی از چهره رحمانی اسلام نداشته باشند. شیوع این نگاه در جوامع مسلمان و تأثیر مستقیم بر شیوه رفتار ایشان با غیر همکیشان، اسباب بدبینی و بداندیشی نسبت به همه جوانب و جهات دین را فراهم می‌آورد. ثمره تلاش این نوشتار می‌تواند رد قرائت و خوانش‌های تکفیری باشد که ناهمسو (بلکه متهافت) با روح اسلام هستند.

در این جُستار به تحلیل واژه کفر پرداخته و سنجه‌ها و ملاک‌های صدق این مفهوم بر مصادیق خارجی، کاویده می‌شود. امیدواریم بتوانیم از منظر فقه پاسخگوی این دسته از پرسش‌ها باشیم که آیا در آموزه‌های دینی، انسان‌ها حقیقتاً وفقط و فقط به دو نوع کافر و مسلمان تقسیم می‌شوند؟ یا اینکه قسم سومی نیز در میان است؟ آیا می‌توان هر غیر مسلمانی را کافر نامید؟ ادله اجتهادی و ادله فقاهتی، چه اقتضایی دارند؟ آیا در صورت وجود قسم سومی از انسان‌ها که نه عنوان مسلمان بر ایشان صدق می‌کند و نه کافر، احکام کفار در مورد آنان، اجرا می‌شود؟ آیا اجرای احکام کافران بر دسته سوم، متعارض و مخالف با مبانی مسلم فقهی و البته کلامی و عقلی نیست؟ چه رویکردی می‌توان در وضع احکام این گروه داشت؟

این نوشتار، مدعی است که شایسته (و البته روا و صحیح) نیست جامه کفر بر قامت هر غیرمسلمانی، پوشانیده شود. دسته سومی از انسان‌ها وجود دارد که می‌توان به آنان عنوان مستضعف داد. از همین‌رو شایسته و حتی بایسته است احکام ویژه و جداگانه‌ای داشته باشند. نگاهی دوباره به احکام فقهی با رویکرد پرهیز از تصلب و تعصب که اندیشه‌وران آن را خامی می‌دانند، زمینه بهتر و موثرتر این احکام را فراهم می‌آورد.

مفهوم شناسی

۱. واژگان کفر و کافر

واژه کفر در زبان عربی از بُن و ماده (ک ف ر) گرفته شده و اسم فاعل آن «کافر» است. واژه‌شناسان برای این واژه و برگرفته‌ها (مشتقات) ی آن، معانی گوناگونی ذکر کرده‌اند:

پوشاندن و پنهان کردن (راغب، ۷۱٤). دریا را کافر گویند. چراکه هر آن چه را در خود دارد، پنهان می‌کند (واسطی، ۷/ ٤٥۲). به شب نیز کافر گفته‌اند. شب با ظلمتش همه چیز را می‌پوشاند. زارع و کشاورز را کافر نامیده‌اند. زیرا بذر را در خاک، پنهان می‌کند (راغب، ۷۱٤). در زبان عربی، کافر (به مفهوم وصفی) به معنای بیابان پهناور، سرزمین خالی از سکنه، شخصی که در جایی پنهان شده است، انکار کننده و کسی که ایمان به خدا ندارد، آمده است (جوهری، ۲/ ۸۰۷ – ۸۰۸).

کفر در مقابل ایمان (ابن منظور، ٥/ ١٤٤؛ جوهری، ٢/ ٨٠٧)، کفر در مقابل شکر (ابن منظور، ٥/ ١٤٤)، کفر به معنای انکار کردن (همو)، کفر به معنای برائت و بیزاری (همو).

در مورد تفاوت واژه کفران و کفر می‌گویند کفران، بیشتر در مورد انکار نعمت به کار می‌رود اما کفر در خصوص انکار دین. کُفور (به ضم کاف) نیز در هر دو معنی کاربرد دارد (قرشی، ٦/ ١٢٢). یکی از واژه‌های نزدیک، کفاره است. به اعمالی و پرداخت‌های مالی گفته می‌شود که باعث بخشش و آمرزش گناه می‌شود. این واژه از معنای پوشاندن و پنهان کردن، گرفته شده است (همو، ۱۲۳).

بنابراین از آرای واژه‌شناسان، برداشت می‌شود تمامی معانی واژه کفر، از یک ریشه و بُن بوده و همه به معنای اول یعنی پوشاندن و پنهان کردن، باز می‌گردد.

۲. اصطلاح کفر

پاره‌ای بدون بیان تعریف مشخصی از اصطلاح کفر به بیان آثار و احکام آن پرداخته‌اند. برخی از تعاریف، به گونه اختصار گزارش می‌شود. مقصود از این گزارش نه بیان دیدگاه همه اندیشوران، بلکه نشان دادن یکی وجود اختلاف نظر در تعریف کفر است و دیگری بیان قدر متیقنی از کفر که مرز تلقی می‌شود:

شیخ طوسی می‌گوید: «و هو الجحود بالقلب دون اللسان مما أوجب اللّه تعالی علیه المعرفة به» (طوسی، ۱۴۰). سید مرتضی، کفر را اینگونه تعریف می‌کند: «هو الانکار و التکذیب بشیء مما یجب الاقرار و التصدیق به و الجهل بذلک و قیل ما علم بالضرورة مجی الرسول به» (علم الهدی، ۲/ ۲۸۰). تعریف محقق از کفر چیزی را واضح نمی‌کند: «والکفر المانع هو ما یخرج به معتقده عن سمة الاسلام» (محقق حلی، شرایع الاسلام، ۴/ ۵).

علامه حلی با افزودن قید انکار، فقط تکلیف یک گروه را در تعریف محقق حلی، مشخص می‌کند. کسانی که ظاهراً مسلمان هستند مانند خوارج و غالیان که مسائل ضروری و آشکار دین را انکار می‌کنند: «و هو ما یخرج به معتقده من دین الاسلام، سواء کان حربیا، او ذمیا او مرتدا، او علی ظاهر الاسلام اذا جحد مایعلم ثبوته من الدین ضرورة کالخوارج و الغلاة» (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۳/ ٣٤٤). فاضل هندی، با قیدی دیگر وضعیت قضایی را تصویر می‌کند، اما چیزی افزون بر تعریف علامه ندارد: «و هو کلّ ما یخرج به معتقده من دین الإسلام سواء کان حربیاً أو ذمّیاً أصلیاً أو مرتدّاً، أو علی ظاهر الإسلام إذا جحد ما یعلم ثبوته من الدین ضرورة، کالخوارج و الغلاة و مستحلّ الخمر و ترک الصلاة و نحو ذلک، إلّا إذا ادّعی الجهل بحکم الشرع و أمکن فی حقّه» (فاضل‌هندی، ۹/ ٣٤٦).

بحرالعلوم بر آن است: «الکفر: عدم التصدیق بما یکون التصدیق به إیمانا سواء صدّق بعدمه أو لا» (بحرالعلوم، ٤/ ١٨٤). گرچه الفاظ این تعریف با پیشینیان، متفاوت است اما سرانجام معلوم نمی‌کند که

کدام تصدیق، ایمان تلقی می‌شود؟ آیا در این تعریف، واژه ایمـان می‌توانـد بـه معنـای اسـلام باشـد. ایـن تعریف، ابهام چند لایه دارد. صدر، اعتقاد به دین و مذهبی غیر از اسلام را کفر تلقی می‌کنـد: «هـو اعتقـاد دين أو مذهب غير الإسلام» (صدر، ۹/ ۲۹۳). اما نمی‌گوید اگر فردی، یک مورد از دین را قبول نکنـد و در آن مورد خاص، دیدگاه غیر اسلام را بپذیرد، آیا باز هم عنوان کافر بر او اطلاق می‌شود یا نه؟

بیان برخی معاصران، وضوح بیشتری دارد: «عدم قبول الاسلام، او انکار ضروری من الـدين و لـو مـع الانتحال للاسلام» (مشکینی، ٤٤١). پاره‌ای دیگر تعریف کفر بـا روشـنی و عناصـر کامـل‌تری، آورده‌انـد: «فهو عدم الایمان بما من شأنه الایمان به، فیدخل ما من شأنه الایمان به تفصیلاً کتوحیده سـبحانه و رسـاله نبیه و یوم قیامته او من شأنه لایمان به اجمالاً، کالایمان بالضرویات ای ما لایجتمع الانکار بها مع التسـلیم للرسالة» (سبحانی، ٤٩). ایشان کفر را ایمان نداشتن به چیزی می‌داند که شأنیت ایمان دارد، خـواه ایمـان تفصیلی، مانند ایمان به اصول دین و خواه ایمان اجمالی، مانند ایمان به ضروریات، یعنی مواردی که ایمان به آن‌ها، لازمه ایمان به رسالت نبی اکرم (ص) است.

به نظر می‌رسد تعریف اخیر از سایر تعاریف کامل‌تر باشد. قدر متیقن اصطلاح کفـر عبـارت اسـت از انکار الوهیت، وحدانیت خداوند، رسالت پیامبر اکرم (ص) و ضروری شریعت اسلام و یـا یکـی از مـوارد مذکور.

اقسام کافر

در یک تقسیم‌بندی کلی در فقه، کفـار یا ذمی هستند و یا غیر ذمی. گروه اخیر، خـود سـه نـوع اسـت: معاهد یا مستأمن، حیادی و حربی. از سویی نیز کافر حربی، دو دسته مصالح و غیر مصالح را در بر دارد.

کافر ذمی، آن دسته از کفار اهل کتاب (مسیحی، یهودی، زرتشتی) است کـه بـا پـذیرش شـروط ذمـه (مانند پرداخت جزیه و...) تحت ذمه حکومت اسلامی درآمده‌اند (مغنیه، ۲/ ۲۶۲).

کافر معاهد، کافری که نه از اهل کتاب است و نه در جنگ با مسلمانان و نـه ملتـزم بـه ذمـه حکومـت اسلامی. بلکه با مسلمانان، پیمان بسته که در دفع دشمن ایشان را یاری نمایـد (مامقـانی، ۱/ ۲۴). علامـه حلی، کافر معاهد را همان کافر مستأمن می‌دانـد (علامـه حلـی، قواعـد الاحکـام، ۳/ ۸۸) ولـی صـاحب جواهر، کافر مستأمن را اعم از کافر معاهد می‌داند (نجفی، جواهرالکلام، ۲۱/ ۹۸).

کافر حیادی، کافری که نه ذمی است و نه معاهد، در جنگ با مسلمان نیست و در ارتباط با مسـلمانان راه صلح و سازگاری و عدم تعرض را در پیش گرفته است (مکارم، ۱/ ۳۱۴). آیـه ۸ سـوره ممتحنـه بـه ایـن دسته اشاره دارد: «لا يَنْهاكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يقاتِلُوكمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يخْرِجُوكمْ مِـنْ دِيـارِكمْ أَنْ تَبَـرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيهِمْ إِنَّ اللّهَ يحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (الممتحنة: ۸). نیکی به این کافران و در پیش‌گرفتن روش مُقسطانه

(قسط‌آمیز) نسبت به اینان، نه تنها نهی نشده است بلکه توصیه شده و امری دوست‌داشتنی نزد خدا معرفـی شده است.

کافر حربی: در تعریف این دسته، تکثر و تنوع دیدگاه وجود دارد. برخی در حال جنگ بـودن را مـلاک دانسته‌اند (نجفی، مجمع الرسائل، ۵۸۰). اما فقیهانی دیگر در جنگ‌بودن و یا اعلان جنگ را میزان حربـی بودن کافر نمی‌دانند بلکه هر کافری را که صاحب کتاب (و یا احتمال شبهه کتاب) نیست، حربی می‌نامند و آن دسته از کفار صاحب کتاب که ذمه حکومت اسلامی را نپذیرفته‌اند به همین گروه، ملحـق می‌کننـد و در این زمینه ادعای اجماع نیز شده است (مغنیه، ۲/ ۲۶۲). البته با وجود اختلاف آرا، تحقق اجماع و ادعـای آن، بی‌دلیل می‌نُماید. کافر حربی نیز بر دو نوع است: کافر مصـالح و کـافر غیرمصـالح. مصـالح، کـافری حربی است که به جهت مصالح مسلمانان با ایشان عقد صلح بسته می‌شـود (نجفـی، جـواهرالکلام، ۲۱/ ۱۰۳).

احکام کافر

در فقه اسلامی برای کافران، احکامی ویژه وجود دارد. برخی از این احکام در حق کفار ذمی و پـاره‌ای دیگر نسبت به غیرذمی اعمال می‌شود. نجاست بدن، نجاست تبعی اولاد قبل از عاقل و بالغ شدن، ناروایی نزدیک‌شدن به مسجدالحرام و مسجد النبی (ص)، نامساوی بـودن در قصـاص و دیـه بـا مسـلمانان، عـدم احترام اموال کافر حربی، عدم جواز تصدی منصب قضاوت و بی‌اعتباری قضاوت ایشـان، حرمـت تجهیـز اموات کافر به آداب مسلمانان مانند غسل، کفن، حرمت دفن در قبرستان مسـلمانان و حتـی وجـوب نـبش قبر (در صورت تدفین در این قبرستان‌ها) و.... (مشکینی، ٤٤٤). این‌هـا ممکـن اسـت بخشـی از احکـام تضییقی و به حق و البته مستند به ادله متکثر و متظافر باشد. حیات و ممات اینان، متأثر از این احکام است.

آیات و روایات: تاملی در سنجه‌ها و ملاک‌های صدق عنوان کفر

۱. واژه کفر با تمامی برگرفته‌ها (مشتقات) ی آن بارها در قرآن به کار رفته است. با بررسی و دقت معلوم می‌شود کاربرد این واژه در یکی از معانی پنجگانه محصور است: یکی به معنـای جحـود (انکـار ربوبیـت الهی)، دیگری جحود (انکار ربوبیت الهی با علم به آن)، سوم کفران نعمت، معنای چهارم ترک اوامر الهی و سرانجام به معنای بیزاری جستن است.

۲. در کتاب کافی در باب وجوه کفر، روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است کـه تأییـد مطالـب بـالا است (کلینی، ۲/ ۳۸۹). تحلیل و بررسی این روایت، گامی روشنگر است. امام (ع)، بر اساس قران کریم، صورت‌ها و اَشکال مختلف کفر را، بیان می‌نمایند.

صورت نخست: کفر انکار. یعنی انکار ربوبیت بر حسب باورهای غلط. در این نوع از کفر، فـرد دارای

یک زیربنای فکری و اعتقادی است که مبتنی بر آن، ربوبیت و الوهیتِ حضرت حق را منکـر می‌شـود و بـا تعصب و جمود، چشم و گوش بر ادله و قرائن عقلی و دعوت الهی می‌بندد. مـادیون و مکاتـب الحـادی از این دسته‌اند[1]. در روایت دیگری نیز حضرت در تأیید این معنا می‌فرماینـد: «...فَمَعْنَـی الْکفْـرِ کـلُّ مَعْصِـیةٍ عُصِی اللَّهُ بِهَا بِجِهَةِ الْجَحْدِ وَ الْإِنْکارِ...» (حرعاملی، ۱/ ۳٦). قرآن کـریم، مجادلـه حضـرت نـوح (ع) و بزرگان کفار را چنین بیان می‌کند: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکمْ مِـنْ إِلـهٍ غَیـرُهُ أَفَلاتَتَّقُونَ * فَقالَ الْمَلَأُ الَّذینَ کفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما هذا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُکمْ یریدُ أَنْ یتَفَضَّـلَ عَلَـیکمْ وَ لَـوْ شـاءَ اللَّـهُ لَأَنْزَلَ مَلائِکةً ما سَمِعْنا بِهذا فی آبائِنَا الْأَوَّلینَ»، یعنی هر آینه نوح را به سوی قومش فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدای یکتا را بپرستید. شما را خداوندی جز او نیست. آیا پروا نمی‌کنیـد؟ * مهتـران قـومش کـه کـافر بودند، گفتند: این مرد انسانی است همانند شما، می‌خواهد بر شما برتـری جویـد. اگـر خـدا می‌خواسـت فرشتگانی را می‌فرستاد. ما هرگز چنین چیزی در روزگار نیاکانمان نشنیده‌ایم (المومنون:۲۳ - ۲٤).

با درنگ و دقت در این آیات، ملاک و میزان این نوع از کفر به خوبی روشن می‌شود: یکی اینکه انکـار بعد از آگاهی و دعوت الهی باشد. شرط دوم این‌که انکار از سر اراده و اختیار باشد و سوم فرد بـر باورهـای غلط پیشین خود، تعصب و اصرار داشته باشند و سرانجام این که انکار به صـورت قلبـی و زبـانی و عملـی باشد. مفسران واژه (ملاء) را به معنای بزرگان و اشـراف قـوم دانسـته‌اند (طباطبـایی، ۱۵/ ۳۸)، از ایـن جـا فهمیده می‌شود که این انکار به صورت ارادی و اختیاری صورت گرفته است و هیچ‌گونـه اکـراه، جبـر و یـا عامل دیگری در میان نبوده است. چراکه کسی بزرگان (ملاء) قوم را به دلیل مهتریتشان، مجبور نمی‌کند. بـه دیگر سخن، این نوع کفر و انکار از سر اراده، اختیار و عالمانه (علم و آگاهی به مبانی اعتقـادی خودشـان) است.

صورت دوم: انکار ربوبیّت با وجود علم و شناخت. یعنی کافر علیرغم شـناخت و آگـاهی نسـبت بـه الوهیت و ربوبیت حضرت حق، وجود او را منکر شده و برخلاف باور قلبی به مخالفت زبـانی می‌پـردازد. تفاوت این شکل با صورت نخست در این است که در صورت اول، دلیل انکـار، باورهـای غلـط فکـری و اعتقادی است که فرد را از پذیرش حقیقت باز می‌دارد و منکر وجود پروردگار، بهشت و جهنم می‌شود. اما در نوع دوم، کافر علیرغم باور قلبی به وجود خداوند، بنابر انگیزه‌های دیگر، حقیقت را منکر می‌شود. گویی این شکل از کفر، حالت معکوس در نفاق می‌باشد، چرا که منافق، به قلب، منکر است و به زبان، مقِـر. اما در این‌جا به گونه دیگری است. در آیه ۱۴ سوره نمل می‌خوانیم: «وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْمـاً وَ

[1] آیـات ذیـل نـاظر بـه ایـن معنـا هسـتند: (جاثیـه/۲٤)، (غـافر/۱۲)، (رعـد/٥)، (اسـرا/۹۸)، (کهـف/۳۷)، (نمـل/٦۷)، (بقره/٦/۲٦/۳۹/۱٦۱/۲۱۲/۲٥۷)، (آل عمران/٤/۱۰/۱۲/٥٥/۱۱٦/۱٤۹/۱٥۱)

عُلُوًّا فَانْظُرْ کیفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدینَ»، یعنی با آنکه در دل بـه آن یقـین آورده بودنـد، ولـی از روی سـتم و برتری‌جویی انکارش کردند. پس بنگر که عاقبت تبهکاران چگونه بود (النمل: ۱۴).

از این آیه دریافت می‌شود مهم‌ترین ملاک در این شکل کفر، انکارِ بعد از شناخت و باور قلبی اسـت. یعنی کافر به الوهیت و ربوبیّت حضرت حق، اشراف، آگاهی و علم دارد و قلبا به این باور رسیده است امـا به مخالفت زبانی و مقابله بر می‌خیزد. بنابراین، انکار بعد از دعوت، انکار از روی اراده و اختیار و مهم‌تر از همه، انکار زبانی و عملی، حتی با وجود باور قلبی از مهم‌ترین سنجه‌ها و شاخص‌های صدق عنوان کفر در این شکل از کفر است. آیات دیگری نیز ناظر به این وجه کفر وجود دارد.[1]

صورت سوم: کفر به معنای ناشکری و نادیده گرفتن نعمت‌های الهی است که در مقابل شـکر اسـت. شکر به معنای ثناگویی در مقابل نعمت است (قرشی، ۴/ ۶۲). برخی شکر را اعتراف بـه نعمـت، تـوأم بـا تعظیم و احترام می‌دانند (طریحی، ۳/ ۳۵۳). راغب می‌گوید: شکر، یادآوری نعمـت و اظهـار آن اسـت و ضد آن کفر به معنی فراموشی و پوشاندن نعمت است. وی شکر را سه نوع می‌دانـد: شـکر قلـب (یـادآوری نعمت) دیگری شکر زبان (ستایش در مقابل نعمت) و سوم شکر سایر جوارح (راغـب، ۴۶۲). در توضـیح این نوعِ کفر به آیه ۴۰ سوره نمل اشاره می‌شود: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکتَابِ أَنَا آتِیک بِـهِ قَبْـلَ أَن یرْتَـدَّ إِلَیک طَرْفُک فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیبْلُوَنِی أَأَشْـکرُ أَمْ أَکفُـرُ وَمَـن شَـکرَ فَإِنَّمَـا یشْـکرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِی کرِیمٌ» (النمل:۴۰)، یعنی و آن کس که از علم کتـاب بهـره‌ای داشـت گفـت: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو می‌آورم. چـون آن را نـزد خـود دیـد، گفـت: ایـن بخشـش پروردگار من است، تا مرا بیازماید که سپاسگزارم یا کافر نعمت. پس هر که سپاس گویـد بـرای خـود گفتـه است و هر که کفران ورزد پروردگار من بی‌نیاز و کریم است.

با توجه به این آیه، مهم‌ترین شرط کفر در این صورت، ناسپاسی و عدم استفاده صـحیح از امکانـات و نعمت‌های الهی است. در واقع عدم سپاس‌گذاری قلبـی، زبـانی و فعلـی از نعمت‌هـای خداونـد متعـال، پوشاندن و انکار این نعمت‌ها محسوب شده که دربردارنده انکار قلبی، زبـانی و عملـی می‌شـود. شـاید از همین رو، ناسپاسی را کفر نامیده‌اند. چراکه ناسپاسی یعنی پوشاندن نعمـت الهـی کـه همـان معنـای کفـر است.[2]

صورت چهارم: کفر به معنای ترک اوامر الهی است. خداوند متعال در آیه ۱۵۰ سوره نساء می‌فرمایـد: «إِنَّ الَّذِینَ یکفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یرِیدُونَ أَنْ یفَرِّقُوا بَینَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ یقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَکفُـرُ بِـبَعْضٍ وَ

[1] برخی از آیات مرتبط عبارت‌اند از: (بقره/۸۹)، (نساء/۱۳۷)، (نمل/۱۴)، (نحل/۱۰۶)، (آل عمران/۹۱/۹۰/۸۶)، (توبه/۱۰۷/۶۶/۷۴)

[2] آیات دیگری که این معنا را تأیید می‌کنند: (نحل/۷۲)، (انبیا/٩٤)، (نور/٥٥)، (نمل/٤٠)، (عنکبوت/٦٦)

یریدُونَ أَنْ یتَّخِذُوا بَینَ ذلِک سَبیلاً»، کسانی هستند که به خدا و پیامبرانش کافر می‌شوند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی افکنند و می‌گویند که بعضی را می‌پذیریم و بعضی را نمی‌پذیریم و می‌خواهند در این میانه راهی برگزینند (النساء: ۱۵۰).

برخی مفسران می‌گویند: منظور از این افرادی که به خدا و پیامبران او کفر می‌ورزند، اهل کتاب یعنی یهود و نصاری است. یهود به موسی (ع) ایمان می‌آورند ولی به عیسی و محمد (علیهما السلام)، کفر می‌ورزند و نصاری به موسی و عیسی (علیهما السلام) ایمان دارند اما به محمد (ص)، کفر دارند و این دو طائفه می‌پندارند به خدا و به بعضی از رسولان او کفر نورزیده و تنها به بعضی دیگر از رسولان او کافر شده‌اند (طباطبایی، ۵/ ۲۰۶).

عامل اصلی کفر این دسته، جداسازی اوامر و نواهی الهی از یکدیگر است. در واقع انکار بخشی از اوامر الهی، مساوی با انکار تمامی اوامر الهی و نیز مرادف انکار ربوبیت حضرت حق دانسته شده است. این نوع کفر (صورت چهارم)، هرچند اندکی با نوع اول تفاوت دارد اما به همان نوع اول، بازمی‌گردد.[۱]

صورت پنجم: کفر به معنای برائت و بیزاری جستن. آیه ۴ سوره ممتحنه، ناظر به این معنا است: «قَدْ کانَتْ لَکمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فی إِبْراهیمَ وَ الَّذینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْکمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ کفَرْنا بِکمْ وَ بَدا بَینَنا وَ بَینَکمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلاَّ قَوْلَ إِبْراهیمَ لِأَبیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَک وَ ما أَمْلِک لَک مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیءٍ رَبَّنا عَلَیک تَوَکلْنا وَ إِلَیک أَنَبْنا وَ إِلَیک الْمَصیرُ»، یعنی ابراهیم و کسانی که با وی بودند، آن گاه که به قوم خود گفتند که ما از شما و از آنچه جز خدای یکتا می‌پرستید بیزاریم و شما را کافر می‌شمریم و میان ما و شما همیشه دشمنی و کینه‌توزی خواهد بود تا وقتی که به خدای یکتا ایمان بیاورید، برایتان نیکو مقتدایی بودند. مگر آن گاه که ابراهیم پدرش را گفت که برای تو آمرزش می‌طلبم، زیرا نمی‌توانم عذاب خدا را از تو دفع کنم. ای پروردگار ما، بر تو توکل کردیم و به تو روی آوردیم و سرانجام تو هستی (الممتحنه: ۴).

در بررسی وجوه مختلف و متعدد، افزودنی است که وجه و صورت پنجم از محل بحث خارج است. در اَشکال دیگر، سنجه و ملاک صدق کفر به این شرح است:

-انکار بعد از آگاهی از دعوت الهی (شکل اول، دوم و سوم).

-انکار الوهیت از روی تعصب بر عقیده باطل (شکل اول).

-انکار الوهیت بعد از علم و یقین به ربوبیت حق (شکل دوم).

-انکار ارادی و اختیاری (شکل اول، دوم، سوم و چهارم)

---

[۱] آیاتی نظیر (نساء/۱۵۰)، (بقره/۸۵/۸٤) به این نوع از کفر اشاره دارند.

-انکار آگاهانه، مبتنی بر عقل و اراده (شکل اول، دوم، سوم و چهارم)
-انکار قلبی (شکل اول، سوم و چهارم)
-انکار زبانی (شکل اول، دوم، سوم و چهارم)
-انکار فعلی (شکل اول، دوم، سوم و چهارم)
-انکار نسبی به معنی قبول برخی از اوامر الهی و عدم قبول برخی دیگر (شکل چهارم).

درنگی در مولفه‌ها

دقت در عناصر و مولفه‌های عنوان کفر، ما را اینگونه رهنمون می‌کند که نمی‌توان گزاره «هر غیرمسلمانی، کافر است» را به گونه عام و مطلق پذیرفت و هر غیر مسلمانی را کافر دانست. این گزاره، ممکن است به نحو موجبه جزئیه، صادق باشد. اما به گونه موجبه کلیه و ایجاب کلی، پذیرفتنی نیست. عناصر آگاهی، رشد (عقل و بلوغ) و انکار، تعیین‌کننده هستند. بدین معنا که عنوان کفر در وضعیتی صادق است که این سه عنصر هم‌زمان در فرد وجود داشته باشند. در غیر این صورت نمی‌توان عنوان کافر را به کار برد. یعنی با فقدان و غیبت حتی یکی از این عناصر و مولفه‌ها، انطباق عنوان کافر و کفر، فاقد پشتوانه استدلالی است.

۱. رشد (عقل و بلوغ)

اولین و ابتدایی‌ترین شرطِ وجوب احکام و استقرار تکالیف فقهی و شرعی، عنصر عقل و بلوغ است. تا زمانی که فرد فاقد این دو ویژگی است، تکالیف شرعی بر او واجب نمی‌شود و اعمال حقوقی و شرعی وی فاقد اعتبار است. همچنان که جرائم و گناهان او نادیده انگاشته می‌شود. از آن رو که ایمان و کفر نیز یک صفت درونی است و جنبه اعتقادی دارد، با بلوغ و عقل، تحقق و فعلیت می‌یابد. گویا تحقق آن، مشروط و منوط به این عنصر است و بدون آن، فاقد اعتبار است. به همین سبب، کسانی را که فاقد عقل و بلوغ (رشد) هستند، نمی‌توان متصف به ویژگی کفر دانست. افزون بر عدم فعلیت، شأنیت کفر و ایمان در مورد این دسته از افراد، قابل تصور نیست. یعنی این‌که نه شانیت کفر و اسلام در حق آنان، قابل تصور است و نه در مقام تحقق، متصف به کفر یا اسلام هستند. وضعیت این افراد به گونه‌ای است که نه می‌توان آنان را مسلمان دانست و البته نه کافر. بنابراین طبیعی است که درتقسیم‌بندی اسلام و کفر قرار نمی‌گیرند. نتیجه آن‌که غیربالغان و غیرعاقلان، از آن جا که نمی‌توانند مسلمان تلقی شوند، از آن سوی دیگر نمی‌توان ایشان را در عنوان و جرگه کفار، وارد دانست (رک: بحرالعلوم، ٤/ ١٨٤).

۲. اراده

اندیشه و رفتار، آن‌گاه، واقعی، حقیقی و مسئولیت‌آور تلقی می‌شود که به گونه‌ای ارادی و از سر اختیار

صورت پذیرد. کفر و انکاری که بر اثر اکراه بوده و مستند بـه اختیـار نباشـد، آثـار و عوارضـی را بـه دنبـال نخواهد داشت. ترتب آثار، مشروط اراده و اختیار است. در شرع مقدس اسـلام، بـر قـول و فعـل صـادره از مکرَه، اثری مترتب نمی‌شود، مگر در مساله قتل. اکراه از عناوین ثانویه اسـت و در صـورت عـروض آن بـر قول یا فعلی، سبب رفع حکم اولی آن می‌شود، خواه آن حکم تکلیفی باشد یا وضـعی. ایـن عنـوان، خـود، موجب حکم ثانوی می‌شود (مراغه‌ای، ۲/ ۷۰٤). برخی مفسران از جمله فعلیه (کفروا...) در آیه ۲٤ سوره مومنون، لزوم شرط اراده را در پیدایش و تحقق کفر، استنباط کرده‌انـد (طالقـانی، ۱/ ٦٤). بـه دیگـر سـخن جمله فعلیه (کفروا) نشانگر مردمی است که اولاً با اختیار و اراده، مسیر کفر را برگزیده و ثانیاً بر این طریق، استمرار داشته و بر آن، اصرار می‌ورزند. به بیان دیگر، هم بیانگر کفر ارادی و اختیاری است و هم مشعر بـر استمرار در کفر پیشگی است. و از این جهت، متفاوت هستند با کسانی که چون بهایم در غفلت و بی‌خبری به‌سر می‌برند و با آنانی که دچار شـک ابتـدایی یـا حتـی شـک اسـتمراری‌اند. بنـابراین نپـذیرفتن الوهیـت پروردگار و... اگر از سر اراده و اختیار باشد، زمینه‌ساز و محقِق (تحقق‌بخش) کفر اسـت، نـه آن‌گـاه کـه از روی اکراه و بی‌اختیاری باشد.

۳. آگاهی

آگاهی به معنای اطلاع‌یافتن از محتوای وحی به شکل صحیح و کامل و دریافت پیام وحی و شناخت مدلول و مفهوم آن از جانب فرد است. انکار آنچه که فرد آن را از جانب خداوند متعال، تلقی ننموده و یا بـه گونه‌ای صحیح برای وی تبیین نشده است، بی‌شک نمی‌تواند ذیل عنوان کفر قرار گرفته و کفرآمیز باشد. چرا که اصلاً ابلاغی صورت نگرفته که مخالفتی نیز در مقابل آن، تصور شود و گویی سالبه بـه انتفـای موضـوع است. امروزه در بسیاری از سرزمین‌ها، یا اصلاً معارف اسلامی ارائـه و ابـلاغ نشـده اسـت و یـا در طیـف گسترده‌ای از قرائت‌ها و خوانش‌های ناسازگار با روح اسلام نبوی و علوی، گرفتار آمده یا در عمل، به افـراط و تفریط‌های نامعقول، دچار شده است. نتیجه هر کدام از این عوامل پیدایشِ تصویر و تصوری مخـدوش، غیر کامل و ناصحیح از اسلام است. افزون بر آن، هجمه‌های عظیم و حجیم تبلیغاتی در دنیای امروز و بـه مدد ابزارهای نوین ارتباطی اثرگذار و نیز مشغله‌های مادی و درگیری‌های معیشـتی، سـبب شـده اسـت تـا بسیاری از این افراد به طور جدی به مسأله دین به طور کلی و یا به دین اسلام به گونه خاص، ورود و توجـه نکرده و دقت و اهتمام کافی را نداشته باشند. در این وضعیت و حالت، آیا می‌توان افـرادی را کـه بـه سـبب عدم شناخت و آگاهی و عدم ابلاغ صحیح به عرصه مسلمانی وارد نشده‌اند، کافر خوانـد و احکـام فقهـی کافران را بر ایشان جاری نمود؟!. ادله و شم فقاهت، آن را بر نمی‌تابد. چرا کـه اصـلاً اینـان آگـاهی و علـم نداشته‌اند و عدم ورود آنان به جرگه دین از سر جهل و نداشتنِ علم است. طبیعی است کافر قلمـداد کـردن

این گروه، با منطقِ مستدل دین مبین اسلام، همخوانی ندارد. علاوه بر این، وارد کردن این گروه افراد به حوزه فکری و رفتاری کفر، عوارض و پیامدهای ناخوشایندی دارد. وهن دین و مـآلا دین‌زدگـی و ایجـاد ذهنیـت غلط و ناصواب نسبت به دین اسلام، می‌تواند بخشی از این آثار باشد. نتیجـه روشـن و غیرقابـل تردیـد در بایستگی شرط آگاهی در تحقق عنوان کفر این است ناآگاهان در فضای کفر دیـده نشـود بلکـه آن‌هـا را در عنوان مستضعف، وارد دانسته و در شمار مستضغفان به حساب آیند. این برداشـت بـا مبـانی دینـی و قـرآن کریم، هم‌خوانی و سازگاری بیشتری دارد. چرا که آیات عذاب، شامل حـال کسـانی می‌شـود کـه دانسـته و عالمانه و از سر آگاهی و به دنبال آن از روی عناد و لجاجت در برابر حـق، تسلیم نشده و ایمان نیاورده‌انـد. این افراد کسانی هستند که برای آنان، تبلیغ صورت گرفته است و سخن حق به آنان ابـلاغ شـده اسـت و در واقع، بر آن‌ها اتمام حجّت شده اما انبیاء و دین را تکذیب نموده و از پیشـرفت آن جلوگیری کرده‌اند. برخی آیات بعد از «کفروا»، قید دیگری دارند: «و کـــذبوا ...و صدوا عن‌سبیل الله». یعنی آنان کـه کـافر شـده و حق را انکار کرده و پیامبران را تکذیب نموده‌اند و مانع پیشرفت دین شده‌اند. یعنی «تکـذیب» و «صـد» دو ویژگی دیگر این کافران است (قرشی، ٦/ ١٢٧). روشن است که عنوان «تکذیب» و «صد»، پس از تبلیـغ و ابلاغ و بعد از تحققِ مؤلفه و عنصر آگاهی است. این‌جاست که اتمام حجـت، رخ می‌نمایـد. البتـه آیـاتی دیگری وجود دارد که فقط عبارت «کَفَرُوا» دارند. یعنی مطلق‌اند و قیدهای دیگر (تکذیب و صد) را ندارند. این آیات با آیات دسته اول، تقیید یافته و تخصیص می‌خورند. به دیگر سخن، آیات مطلـق بر مقیـد، حمل شده و مراد و منظور همان مقید می‌شود. یعنی عذاب الهی، مقیـد و مشـروط به ابلاغ، تبلیغ و تحقق مولفه آگاهی و علم است.

از جمله دلایل متقـن بایستگی این عنصر، قاعده «قبـح عقاب بلابیان» است که عقل و نقل بر اعتبار و ارزشمندی آن، دلالت دارند. این قاعده، ایجاد و ایجاب تکلیف قبل از بیان را قبـیح می‌دانـد. بـر پایـه ایـن قاعده، کیفر و مجازات، قبل از بیم‌دهی و هشدار و در واقع قبل از آگاه‌سازی، ناروا و قبیـح است و به همین دلیل، عذاب اخـروی (الاسراء: ۱۵) و به طـریق اولـی، عذاب دنیـوی (الشـعراء: ۲۰۸) از ایشـان برداشـته می‌شود. قاعده مذکور با نقش تکمله‌گریِ (مکملیت) قیاس اولویت، استدلال درخوری را فراهم می‌کند تـا مدعای این نوشتار، بیشتر قرین اثبات شود. صورت‌بندی قیاسِ اولویت چنین گـزارش می‌شـود: وقتـی کـه خداوند متعال از هر دو عذاب اخروی و دنیـوی به علت عدم ابلاغ، چشم‌پوشی می‌نماید، چگونه ممکن و محتمل است بتوان افراد ناآگاه را با عنوان کافر در حوزه احکام فقهی خاص و البته سخت، وارد نمود؟ اگـر عذاب دنیـوی و اخـروی با تبلیغ نکردن و عدم ابلاغ وظایف به افراد برطرف می‌شـود، بـه طــریق اولـــی، احکـام فقهـی در این عالم، قابلیـت رفع و برداشته‌شدن را دارد. قیـاس اولـویت، چیزی جز همین فرآینـد،

مسیر و نتیجه نیست.

٤. انـکار

انکار به سه شکل خود را نشان می‌دهد: قلبی، زبانی و فعلی. تکذیب و انکار که سـبب عـذاب الهـی (دنیوی و اخروی) می‌شود، یکی از شاخص‌های اصلی کفر است. یعنی آن‌گاه می‌توان فردی را کـافر نامیـد که حالت انکار در وی، تحقـق یابد. انکار نکردن، فرد را به وادی کفـر وارد نمی‌کنـد. حتـی اگـر شـرایط و مولفه‌های پیشین، فراهم شود، اما انکار صورت نگیرد، نمی‌توان عنـوان کفـر را بـه میـان آورد. اگـر انسـان، محتوا و مضمون وحی الهی را به هیچکدام از سه شکل انکار ننماید، کـافر تلقـی نمی‌شـود. آیـاتی کـه در مولفه پیشین از آن‌ها سخن رفت، عذاب الهی را مشـروط و منــوط به تکذیب و انکار کرده‌اند. اگر مؤلفه و عنصر آگاهی (مولفه پیشین) در تحقق عنوان کفر، از این آیات به گونه دلالت مفهـومی اسـتنباط شـد، امـا دریافت لزوم عنصر و مولفه انکار (همین مؤلفه) در پیدایش عنوان کفر از همان آیات، از راه دلالت منطوقی است. یعنی دلالت آیات بر عنصر آگاهی، از راه مفهوم بود و اما دلالتشـان بـر مولفـه انکـار، از راه منطـوق است. هم‌پایه نبودن این دو دلالت، بسیار روشن است. قدرت و توان اثبانی منطوق، بسیار بیشـتر از مفهـوم است. از روایات نیز استفاده می‌شود ورود به وضعیت کفر، متفرع بر انکار و تکذیب است. از امـام صـادق (ع) با سند معتبر، نقل شده است: «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یحْیی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ بُکیرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّـهِ ع قَـالَ: لَـوْ أَنَّ الْعِبَـادَ إِذَا جَهِلُـوا وَقَفُـوا وَ لَـمْ یجْحَـدُوا لَـمْ یکفُـرُوا»، (حرعاملی، ۱/ ۳۲) «اگر بندگان، در وقتی که جهل داشتـه و چیزی را ندانند، بایستند و انکار نکننـد، کـافر نشوند».

از همین رو یکی از ارکـان و مولفه‌های تحقق عنوان کفـر، انکـار است؛ خواه به شکل قلبی و ظاهری و چه به صورت زبانی و عملی. بنابراین غیر منکران را در حیطــه کفر وارد کردن، نه تنها فاقـد استدلال فقهی است بلکه دلایل فقهی و فقاهتی، آن را بر نمی‌تابند.

یکی از آثار بایستگی و لزوم عناصر فوق در صدق معنای کفر، ورود عنوان و قسم سومی به تقسیم‌بندی انسان‌ها به مسلمان و کافر است. افرادی هستند که با وجـود رشـد و اختیـــار، ایمـــان نیـاورده و اســـلام را نپذیرفته اما نسبت به دعوت الهی جاهل هستند. جهل ایشان یا به سبب عدم تبلیغ و تبیین درسـت و کامـل معارف دینی و یا نشأت گرفته از تقصیر ایشان است. با این شرط که، اقدام به انکار وجود باریتعالی و احکام دین به صورت فعلی و قلبی و زبانی ننموده باشند. در زبان روایات، این قسم سوم از انسان‌ها به مستضعف، نامبردار هستند. امام صادق (ع) در تقسیم مردم به اصناف مختلـف و مسـتند بـه آیـات قـرآن می‌فرماینـد: «النَّاسُ عَلی سِتِّ فِرَقٍ ـ یؤُولُونَ کلُّهُمْ إِلی ثَلَاثِ فِرَقٍ ـ: الْإِیمَانِ، وَ الْکفْرِ، وَ الضَّـلَالِ وَ هُـمْ أَهْـلُ الْوَعْـدَینِ

الَّذِينَ وَعَدَهُمُ اللّهُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ: الْمُؤْمِنُونَ، وَ الْكافِرُونَ، وَ الْمُسْتَضْعَفُونَ، وَ الْمُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ -إِمّا يعَذِّبُهُمْ وَ إِمّا يتُوبُ عَلَيهِمْ-، وَ الْمُعْتَرِفُونَ بِذُنُوبِهِمْ -خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيئا-وَ أَهْلُ الْأَعْرَافِ» (کلینی، ٤/ ١٣٥)

«مردم شش گروه‌اند. همه اینان به سه گروه (سه عنوان) باز می‌گردند (همه شش عنوان، قابلیت ادغام در سه عنوان را دارد): اهل ایمان، کفر و گمراهی. و ایشان، اهل وعد و وعیدند که خدا بهشت و دوزخ را به ایشان وعده داده است (یعنی مخاطب فرامین الهی‌اند) و آن شش گروه (عبارت‌اند از) (۱) مؤمنان و (۲) کافران و (۳) ناتوانان (مستضعفان) و (٤) جماعتی که به تأخیر افتادگان‌اند. (وضعیت و حکم این گروه اخیر، موقوف است به نزول فرمان خدا درباره آنان) یا عذاب می‌کند ایشان را یا توبه آنان را می‌پذیرد (اشاره به آیات قرآن کریم) و (٥) گروهی که به گناهان خویش اقرار و اعتراف دارند، (اما) «و عمل نیک و کردار دیگر را که بد است به هم آمیختند» (اشاره به آیات قرآن کریم) و (٦) اهل اعراف».

اصل عملی

سه حالت، قابل فرض است: یکی معلوم‌الاسلام، دیگری معلوم‌الکفر و حالت سوم مشکوک‌الاسلام (مشکوک‌الکفر). وضعیت و حکم دو حالت اول و دوم، مصداقا و حکما مشخص است. اما در حالت سوم، اصل چه حکم می‌کند؟ بنا و اصل را باید بر اسلام گذاشت یا کفر؟ در هنگام شک در کافر یا مسلمان بودن افراد (به عنوان مثال در بحث لقیط، حدود، جهاد، میراث و ارتداد) آن هم در جایی که راهی جهت علم به موضوع وجود نداشته باشد، آیا اصل عملی وجود دارد؟ اصل عملی و فقاهتی چه اقتضایی دارد؟ کفر یا اسلام؟ چهار انگاره، قابل تصور است (مراغه‌ای، ۲/ ۷۳۳):

۱. انگاره اصالة الکفر

این دیدگاه می‌گوید اگر شک شود فردی، کافر است یا مسلمان، باید بنا بر کفر وی گذاشت. این باور می‌تواند ادله‌ای را به سود خود، اقامه کند. نخست این که اسلام، امری وجودی و حادث است. تقابل اسلام و کفر از نوع تقابل ملکه و عدم ملکه است. در هنگام شک، وقتی که دلیلی بر وجود حادث نباشد، اصل عدمِ حادث، اجرا شده و آن حادثِ وجودی، منتفی اعلام می‌شود. هر چند حالت میانه و واسطه، ثبوتا قابل تصور است. چرا که از مقوله تناقض نیستند که حالت سوم ومیانه قابل تصور نباشد اما ادله اثباتی، حالت و واسطه‌ای را بین اسلام و کفر، به رسمیت نمی‌شناسد. سرانجام به دلیل عدم اتصاف به اسلام، فرد مشکوک، متصف و منتسب به حالت مقابل یعنی کفر می‌شود.

دلیل دیگری که باور فوق را مدد می‌کند، آیه ۳۲ سوره مبارکه یونس است: «فَذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَما

ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ»: این الله، پروردگارِ حقیقی شماست، بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس به کجا روی می‌آورید؟ (یونس:۳۲). گویا قرآن، فقط دو راه مسیر را به رسمیت می‌شناسد؛ یکی راه حقیقت و دیگری راه ضلال و گمراهی. قرآن، راه حقیقت را اسلام می‌داند و آن‌چه را که در مقابل اسلام قرار می‌گیرد، گمراهی (غیرالاسلام) تلقی می‌کند. چیزی که در مقابل اسلام و در واقع، غیرالاسلام است، کفر است. در نتیجه از تقابل این دو چنین فهمیده می‌شود اگر کسی در عنوان حقیقت (اسلام) نباشد در عنوان گمراهی (کفر) است. فرد مشکوک را نمی‌توان مسلمان نامید. پس باید او را کافر دانست. به دیگر سخن هر چه غیر از اسلام است، کفر و گمراهی است وگرنه خداوند متعال به طور مطلق از عنوان ضلال استفاده نمی‌کرد. بنابراین کسی که دلیلی برای اثبات اسلامش نیست، داخل در عنوان غیرالاسلام (کفر) و کافر است.

۲. انگاره اصالة الاسلام

این دیدگاه، فرد مشکوک را مسلمان می‌داند. هنگام شک، اصل بر مسلمان‌بودن (اسلام) است نه کفر. این نظریه، باور خود را مستند به قرآن و روایت، می‌کند. آیه شریفه: «فَأَقِمْ وَجْهَک لِلدِّینِ حَنیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِک الدِّینُ الْقَیمُ وَ لکنَّ أَکثَرَ النَّاسِ لا یعْلَمُونَ»، یعنی با یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (روم:۳۰).

با این استدلال که به مقتضای این آیه، آفرینش اولیه و سرشت اصلی انسان‌ها بر فطرت پاک و در واقع بر اساس اسلام است. کفر، اعتقاد و رفتاری بر خلاف مسیر فطرت و مقابل اقتضای آفرینش اولیه آدمی است و کافر از مسیر فطری خود، منحرف شده است. در این بحث، گویا شک داریم آیا فرد از مسیر فطرت (که به گونه اولیه و طبیعی آن را دارد) خارج شده و حالت غیر طبیعی (ثانویه) به خود گرفته است یا نه؟ یعنی اگر بین اسلام (مسیر فطرت و حالت اولیه) و کفر (بر خلاف فطرت و حالت ثانویه)، شک به وجود آید، اصل را بر اسلام (فطرت و حالت اولیه) گذاشته و می‌گویند حالت ثانویه، نیازمند دلیل و محتاج اثبات است و با اصل، قابلیت اثبات ندارد نمی‌توان به مدد اصل، آن را بر کرسی اثبات و اعتبار نشاند.

آیه ۱۱۹ سوره نساء، دلیل دیگر این نگرش است: «فَلَیغَیرُنَّ خَلْقَ اللَّه»، یعنی و به آنان فرمان می‌دهم تا خلقت خدا را دگرگون سازند. آیه در بیان مذمت و تقبیح رفتار کافران است. کفار با فرار از وادی ایمان، از خلقت اصلی خود که اسلام بوده، دور شده و فاصله گرفته و آن را (یعنی اسلام که همانا، خلقت و آفرینش انسان است)، دگرگون ساخته‌اند. به دیگر سخن، کفر یعنی تغییر در سرشت و خلقت اولیه (اسلام) و تبدیل

آن به حالت ثانویه (حالت تغییریافته). این حالت تغییریافته، چیزی غیر از وضعیت اول است. اگر وضعیت اول را اسلام بدانیم، حالت دوم، نقطه مقابل آن یعنی کفر خواهد بود. نتیجه آن که اگر دلیلی اثباتی بر کفر یا اسلام در دست نباشد، بایستی به اصل اولیه انسان که همان اسلام است، رجوع شود.

این انگاره، سومین مستند خود را روایت پیامبر اکرم (ص) می‌داند: «کلُ مَوْلُودٍ یولَدُ عَلَی الْفِطْـرَةِ فَـأَبَوَاهُ یهَوِّدَانِهِ وَ ینَصِّرَانِهِ وَ یمَجِّسَانِهِ.» (مجلسی، ۵۸/ ۱۸۷) یعنی هر فرزندی بر فطرت، متولد می‌شود و (اما این) پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی (زردتشتی) می‌کنند. روایت بـه نـص و تصریح بر فطرت پاک آدمی دلالت دارد و هر انسانی را در ذات و فطرت خود، منسوب به اسلام (نـه ادیـان دیگر) می‌داند. اما این بشر در ادامه بر اثر محیط (به ویژه تربیت خانوادگی) از اصالت اولیه خـود، دور می‌شود. با شک در این که آیا فرد از فطرت (که بر آن زاده شده است و آن هم دین اسلام است نه حتی ادیان دیگر) فاصله گرفته و آن را دست‌داده است یا نه؟ به استناد اصل می‌توان گفت از فطرت فاصله نگرفته است. این حالت دوم و ثانویه است که به دلیل نیاز دارد. حالت نخستین (اسلام) با اصل، ثابت می‌شود و محتاجِ دلیل دیگری نیست.

۳. انگاره توقف

این نظریه در هنگام شک در اسلام و کفر، هیچکدام را اصل و مبنا قرار نمی‌دهد. هر گونه اصل را نفی می‌کند. کفر و اسلام، هر دو، امری وجودی هستند و برای انتساب هر کدام از آن‌ها بـه بایـد دلیـل باشـد و اصاله العـدم، هر دو را منتفی می‌داند. اگر نتوان فردی را به اسلام، منسوب کرد، به کفر نیز قابـل انتسـاب نیست. یعنی اگر او را نتوان مسلمان دانست، کافر دانستن او نیز توجیه ندارد. نتیجـه ایـن اسـتدلال، توقـف است؛ نه اسلام و نه کفر. اما ازجهت احکـام فقهی، احکامـی که به اصل عدم، نزدیک‌تر است در حق آنان عمل می‌شود. یعنی در احکـام مربوط به این افراد که حد واسط و میانـه اسلام وکفر هستند (که نه کفر آنان، قابل اثبات است و نه اسلام ایشان)، حکم مناسب‌تر، حکمـی است که با اصـل عــدمی، تلائـم و تناسـب داشته باشد. مثلاً در موضوع طهارت، حکم به مسلمان‌بودن، موافق اصل طهارت اولیه اشـیاء (یعنـی عـدم نجاست اشیاء) است. به دیگر سخن با اجرای اصل عدمی (عدم نجاست) و اصاله الطهاره، در حـق آنـان، حکم طهارت جاری می‌شود. البته گاه حکم به کفر، موافقِ اصل است. مـثلاً در ذبــح، تـا مـادامی کـه بـه طریـق شرعی و با احراز شرایط، عملیات ذبـح انجـام نشـود، حلیــت، حاصـل نمی‌شـود. فـرد مشـکوک الاسلام، اگر اقدام به ذبح کند، به استناد اصلِ عدم حلیت مگر با وجود شرایط (اصل عدم حلیـه ذبـائح الا مع الشرائط)، حکم به عدم حلیت می‌شود که نتیجه‌اش، همانند جایی است که کافر، اقـدام بـه ذبـح کـرده باشد. بنابراین در مورد این دسته افراد، اصل عدمی اجرا می‌شود. خواه اثـر و نتیجــه آن، موافـقِ کفـر فــرد

مشکـوک باشد یا هماهنگ با مسلمـان‌دانستن وی.

٤. انگاره اصالة الاستضعاف

بر پایه این نگرش با شک در اسلام و کفر، هیچیک اصالت نداشته و از تاصل، برخودار نبـوده و اصـل قرار نمی‌گیرند. یعنی اگر شک کنیم فردی، مسلمان اسـت یـا کـافر؟ حکـم نمی‌شـود کـه مسـلمان اسـت همچنان‌که حکم به کفر وی نیز داده نمی‌شود. این دیدگاه مبتنی بـر اصـول و پیش‌فرض‌هـایی اسـت. یکـی این‌که همانگونه که اسلام امر وجودی است و استقرار آن نیازمند دلیل است، کفـر نیـز بـه عنـوان یـک امـر وجودی در نظر گرفته می‌شود و اثبات آن نیز محتاجِ دلیل است. بـه عبـارت دیگـر اسـلام، امـری وجـودی است. یعنی انسان باید حالتی را ایجاد کند که قبلاً آن را در درون نداشـته اسـت. از سـوی دیگـر کفـر هـم وضعیت و حالتـی، وجودی است. چراکه انسان ذاتاً آن را ندارد بلکه باید اعتقاد و رفتاری را در پیش بگیـرد که بتوان او را کافر دانست. بر اساس آیات و روایات پیش‌گفته، عـدم اظهارِ انکـار، تکذیب و کفر به یکی از اَشکال قلبی، زبانی وعملی، این حالت و وضعیت را تحقق نمی‌بخشد. اصل عدم، موید همـین اسـت. بـه دیگر سخن، اصل، عدم کفر است. به گونه اختصار، نتیجه این پیش‌فرض، اصـل، عدم اسلام و عـدم کفـر است. پیش‌فرض دوم این است که تصویر و تصور حالت واسطه و میانه بین اسلام و کفـر، خـالی از قـوت نیست. بلکه هیچ دلیل عقلی و نقلی آن را غیرممکن نمرده و آن را محـال، ندیـده اسـت. بنـابراین شـدنی و قابل تصور است که فرد به اسـلام، تشرف نیافته و از سوی دیگر، شرایط و مولفه‌های کفر نیز بـر او منطبـق نباشد. در چنین وضعیتی، آن حالت واسطه، رخ می‌نُماید. البته وجود واسـطه ایـن چنینـی، در فقـه، قابـل تصور است. مثلاً کسی که بالغ می‌شود در حالی در خواب یا آن‌گاه که ذاهل است یـا سـخن هیچکـدام از حـق و باطل را نشنیده است یا در ترجیح یکی از این دو تردید دارد. در این‌گونه موارد، این دیـدگاه، اصـل را بر استضعاف قرار داده و بر این شخص، نام مستضعف می‌نهد. این نگره ادعا دارد که به دلیل نداشتن هـیچ کدام از دو عنوان اسلام و کفر، این فرد از امتیازات ویژه و حقوق اختصاصی مسلمانان بهره‌مند نشود و از آن سوی دیگر، احکام تضییق‌کننده و محدودکننده کفار نیز از وی برداشته شود. این نظریه وضـعیت افـرادی را که همچنان در تحیر میان اسلام و کفر، بلاتکلیف مانده و هنوز به هیچ سویی نگرویده‌اند، روشن می‌سازد.

قاعده عقلی لطف از جمله دلایل پشتیبان این انگاره اسـت. خداونـد مهربـان، عـالم بـه وجـود خیـل عظیمی از انسان‌هایی است که در بسیاری از موارد به سبب عوامـل و شـرایط مختلـف، از تشـرف بـه دیـن اسلام بازمانده‌اند، اما سنجه‌ها و ملاکات عنوان کفر نیز بر آنان، منطبق نیست. خداوندی که مهربان اسـت و عالم به این واقعیت، چگونه ممکن است با لحن عتاب‌آلود با این دسـته از خلایـق خـود، سـخن گفتـه و قاصر و مقصر را در هم بیامیزد؟ به حکم عقـل اگر قرار باشـد بـرای عمـوم غیرمسـلمانانی کـه ملاکـات و

مولفه‌های کفر را نیز دارا نیستند و خیل عظیمی از انسان‌ها را تشکیل می‌دهند، مبتنی بر آیـات قـرآن پایـانی تلخ و سوزان را متصور شویم، شاید این سئوال، بی‌پاسخ بماند: آیا آفرینش انسان بـه جهـت تعـالی و رشـد بوده و یا به جهت جهنم‌سازی؟ در نتیجه عقل مبتنی بر لطف الهی، حکـم می‌کند نه تنها عـذاب اخـروی بلکه عقوبات دنیوی و احکـام دنیویِ خاص کفار نیز به طریق اولی بر ایشان حمل نشـود. شـهید مطهـری می‌گویند: «به نظر حکمای اسلام از قبیل بوعلی و صدرالمتالهین، اکثریت مردمی که بـه حقیقـت اعتـراف ندارند قاصرند نه مقصر. چنین اشخاصی اگر خداشناس هم نباشند مغـذب نخواهنـد شـد» (مطهـری، ۱/ ۳٤۲). قاعده لطف و قیاس اولویت، دلایلی هستند که بـه اثبـات و اعتبـار ایـن نگـرش، مساعـدت ویـژه می‌کنند.

مؤیدات و بلکه دلایل روایـی، این نگرش و انگاره را تا سرحد دیدگاهی بی‌رقیب بالا مـی‌آورد. روایـت معتبر زراره از امام باقر (ع) چنین است: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (علیه السلام) عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ. فَقَالَ: هُـوَ الَّـذِی لَا یَهْتَدِی حِیلَةً إِلَی الْکُفْرِ، فَیَکْفُرَ؛ وَ لَا یَهْتَدِی سَبِیلًا إِلَی الْإِیمَانِ؛ لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُؤْمِنَ وَ لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یَکْفُرَ؛ فَهُمُ الصِّبْیَانُ وَ مَنْ کَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ عَلَی مِثْـلِ عُقُـولِ الصِّـبْیَان مَرْفُـوعٌ عَـنْهُمُ الْقَلَـمُ.» (کلینـی، ۲/ ٤۰٤)، زراره می‌گوید از امام باقر (عَلَیْهِ السَّلَامُ) درباره مستضعف پرسیدم. فرمـود: او کسـی اسـت کـه نـه راهی به سوی کفر می‌یابد که کافر شود و نه راهی به سوی ایمان. نـه می‌توانـد ایمـان آورد و نـه تـوان کفـر ورزیدن. پس آنان کودکان و مردان و زنانی هستند که عقلشان چون کودکان است (و) قلم (تکلیف) از آنـان برداشته شده است.

آن‌چه که در بررسی دلالت حدیث، گفتنی است یکی این است کـه بیـان واژه کودکـان و محجـوران از باب ذکر مصداق و مثال است. از همین‌رو نمی‌توان موارد و مصادیق استضعاف را منحصـر بـه آن دانسـت. زیرا تحلیل و تعلیل امام (ع) که می‌فرماید «نه راهی به سوی ایمان دارد و نه می‌توانـد کفـر بـورزد»، افـراد دیگری را نیز می‌تواند در برگیرد. انسان‌هایی که فاقد آگاهی‌های لازم در خصوص آمـوزه‌های دینی هستند و یا سیطـره حکومت‌های کفر، آنان را از نعمت اسـلام، محروم ساخته است و خود نیز در ایـن محرومیـت، قاصـرند. طبیعی و بدیهی است که این افراد می‌توانند مشمول تعلیل امام (ع) باشند. نکته شایان ذکر در این روایت، عبارت «مرفوع عنهم القلم» است. گویا امام (ع)، قلـم تکلیف را متوجـه ایـن افـراد (مستضـعف) نمی‌داند. این عبارت علاوه بر این که آنان را موضوعا و مصداقا کافر نمی‌داند، ممکن است کـه ایشـان را از ذیل احکام مربوط و مختصِ کفار، خـارج نماید. بنابراین با برداشتن احکام مربوط به کفار از ایـن دسـته از انسان‌ها، به اجتهاد و تفقهی نوین و تدوین احکام و قوانین جدیدی برای ایـن گـروه نیـاز خـواهیم داشـت. احکامی که رویکردش این است که نه امتیازات مسلمانان را در برداشته باشـد و نـه همچـون احکـام ویـژه

کافران، توأم با سختگیری و عدم احترام باشد (حذف امتیازات مسلمانان در کنار برداشتن احکام سخت‌گیرانه کافران).

افزون بر این دلایل، بخشی از مفاد ادله انگاره دوم که افراد را ذاتاً کافر نمی‌داند، به تشکیل قسمتی از قیاس و استدلال ما که افراد مشکوک را کافر نمی‌دانیم، کمک می‌کند. ادله نظریه و انگاره دوم، مبتنی بر فطری‌نبودن کفر و بر پایه طهارتِ ذاتی آدمیان است. اگر اصل بر پاک‌سرشتی انسان‌ها باشد، هرچند که قبل از اعتقاد و اقرار قلبی و زبانی به جرگه اسلام وارد نمی‌شوند اما در صورت نداشتن ملاکات کفر نیز نمی‌توان ایشان را کافر به حساب آورد. به دیگر سخن، روح پاک آدمی، علت و سبب کرامت و تکریم او است. اگر اصل کرامت ذاتی و اولیه انسان، پذیرفته شود، هر چند نتوان فرد مشکوک را در جرگه اسلام، وارد نمود اما دست‌کم می‌توان وی را از جمعیت کافران، جدا ساخت. یکی از نتایج طهارت و کرامت ذاتی انسان این است که در چنین موقعیتی (حتی اگر نتوان او را مسلمان شمرد)، او را کافر ندانیم.

رویکرد احکام ویژه

بنابراین به جاست که با تدوین اصل فقهی استضعاف، هنگام شک در کفر و عدم کفر افراد، حکم به استضعاف ایشان نمود. در این صورت انسان‌های ناآگاه را که نه در جانب ایمان و اسلام هستند و نه در حوزه کفر و انکار، می‌توان از افراد مسلم‌الکفر، مجزا و جدا کرد. بی‌شک می‌بایست احکام فقهی متناسب با وضعیت ایشان تعیین شود. چرا که روا نیست فردی که از روی آگاهی، اختیار و کمال، اما از سر عناد، اصول دین و ضروریات دین را انکار و تکذیب می‌کند با افراد بی‌طرف که به سبب عوامل مختلف، هنوز بلاتکلیف می‌باشند، هم‌سنگ و هم‌ردیف باشند و با نگاه و روش یکسان با ایشان رفتار شود و البته از سوی دیگر نیز روا نخواهد بود این دسته از افراد که دارای شرایط اسلام نیستند و نور ایمان هنوز بر قلب ایشان پرتو نیافکنده، از حقوق و امتیازات مساوی با مسلمانان برخوردار شوند.

در فقه اسلامی، هر کدام از کافر و مسلمان، احکام و تکالیف ویژه خود را دارند. اما بایسته و لازم است به عنوان و افراد مستضعف نیز توجه ویژه‌ای شده و احکام و قوانینی متناسب وضع شود. هرچند که این دسته از افراد به دلیل نداشتن شرایط اسلام، حق بهره برداری از حقوق و مزایای خاص مسلمانان را ندارند ولی از دیگر سو به حکم عقل و به استناد اصول مسلم فقهی، نمی‌توان احکام خاص کافران را بر آن‌ها اجرا نمود. احکامی که با رویکرد تحدید (محدودسازی)، تحقیر، انزوا و فشار بر کفار، تشریع شده است. با دست‌یابی به عنوان سومی (عنوان مستضعف) برای انسان‌ها، تبیین حدود و ثغور آن، نیازمند اجتهاد و بیان احکامِ مختص به این دسته است. پیدایش مرزبندی روشن و مآلا صدور احکام و فتاوای

متناسب با موضوع حکم، امری شایسته و بلکه بایسته است. گفتنی است مدعای ما نه صدور و رسیدن به متن فتاوا و احکام ویژه در این نوشتار است بلکه بیان لزوم و بایستگی صدور این احکام مبتنی بر محرومیت از امتیازات خاص مسلمانان از یک سو و البته اجرا نشدن احکام ویژه کافران (که سخت‌گیرانه است) در مورد آنان است.

به عنوان نمونه، حکم به عدم نجاست، فراهم‌شدن مناسبات و زمینه‌هایی برای تردد به اماکن مقدس مسلمانان به قصد بهره‌گیری از آموزه‌های دینی، رفتار توأم با احترام با ایشان و فراهم آوردن مقدماتی جهت آمیختگی با مسلمانان در مناسبات اجتماعی و مناسک مذهبی و نیز به رسمیت شمردن برخی از حقوق قضایی و زناشویی و... می‌تواند ناشی از رویکرد مورد نظر، باشد. این رویکرد و احکام ویژه و خاص عنوان مستضعف که قطعاً ملایم‌تر و سبک‌تر از احکام مختصِ کافران است، می‌تواند راهگشا و زمینه‌ساز ورود این افراد به عرصه ایمان و اسلام شود. بنابراین می‌توان افراد غیرمسلمانی را تصور کرد که نه در جنگ با مسلمانان باشند و نه در معاهده و مصالحه و نه امان‌گرفته از حکومت اسلامی و مهم‌تر از همه، عنوان کافر بر آنان اطلاق نشود. در این صورت هرگاه این افراد دربردارنده ملاک‌ها و شاخص‌های کفر نباشد، فارغ از اینکه اهل کتاب باشند یا نباشند، حکم کفار بر ایشان جاری نخواهد شد.

نتیجه‌گیری

غیر از کافر و مسلمان، قسم سومی از انسان‌ها وجود دارند که مستند به منابع دینی، عنوان مستضعف بر آنان، قابل اطلاق است. این گروه افراد نه عنوان مسلمان را دارند (چراکه ورود به جرگه مسلمانی، آداب و شرایط را دارد) و نه شاخص‌ها و مولفه‌های کفر را. ملاکات و عناصری که تا در وجود فرد نباشد، توصیف او به وصف و عنوان کافر، نه منطق ادله و نه شم فقاهت آن را برنمی‌تابند. به همین جهت نه از آن گروه هستند و نه جزء این دسته. تصویر و تصور چنین گروهی نه محذور و تنگنای عقلی دارد و نه منع شرعی. بلکه ادله‌ای وجود دارد که در تقسیم‌بندی، این گروه را به رسمیت می‌شناسد. افزودنی است که اجرای اصل استضعاف در هنگامی که در مسلمان یا کافربودن افراد، شک پیش می‌آید، از نتایج این بررسی و موید این مدعا و پیشنهاد است. پس بهتر است که این گروه و دسته، احکام و مقررات شرعی و فقهی ویژه خودشان را داشته باشند. رویکرد ما این است که در صدور احکام و فتاوای مربوط و مرتبط با اینان، نه از امتیازات خاص و مختص مسلمانان، بهره‌مند شوند و نه ذیل احکام سخت و شدیدی که مختص کافران است، قرار گیرند. احکامی ملایم‌تر از کافران و کم‌امتیازتر از مسلمانان. طبیعی و بدیهی است این نگاه می‌تواند در جلب و جذب آنان به فضای نورانی دین اسلام، کمک شایانی بنماید.

منابع

قرآن کریم، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات سروش، چاپ چهارم، ۱۳۷٤.

ابن منظور، محمد بن مکرم، ***لسان العرب***، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ١٤١٤ ق.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، ***کتاب الطهارة***، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ١٤١٥ ق.

بحرالعلوم، محمدبن‌محمدتقی، ***بلغه الفقیه***، تهران، منشورات مکتبه الصادق (ع)، چاپ چهارم، ١٤٠٣ ق.

بحراني، يوسف بن احمد، ***الحدائق الناضره***، محقق ایروانی و مقرم، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ١٤٠٥ ق.

جوهری، اسماعیل بن حماد، ***تاج اللغه و صحاح العربیه***، احمد عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ اول، ١٤١٠ ق.

حر عاملی، محمدبن حسن، ***وسائل الشیعه***، قم، موسسه آل البیت (ع)، ١٤٠٩ ق.

حسيني مراغي، عبدالفتاح بن علي، ***العناوين الفقهيه***، دو جلدی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ١٤١٧ ق.

خمینی، روح الله، ***کتاب الطهارة***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)، چاپ اول، ١٤٢١ ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ***المفردات الفاظ القرآن***، تحقیق صفوان، عدنان داودی، بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ١٤١٢ ق.

سبحانی، جعفر، ***الایمان و الکفر***، قم، موسسه امام صادق (ع)، چاپ دوم، ١٤٢٧ ق.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام***، بیروت، دار احیاء، چاپ هفتم، ١٤٠٤ ق.

________، ***مجمع الرسائل*** (محشی)، مشهد، موسسه صاحب الزمان (ع)، چاپ اول، ١٤١٥ ق.

صدر، محمد، ***ما وراء الفقه***، دار الأضواء للطباعة، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.

طالقانی، محمود، ***تفسیر پرتوی از قرآن***، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳٦۲.

طباطبایی، محمدحسین، ***ترجمه تفسیر المیزان***، موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷٤.

طریحی، فخرالدین بن محمد، ***مجمع البحرین***، سید احمد حسینی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، ١٤١٦ ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***الاقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد***، تهران، کتابخانه چهل‌ستون، چاپ اول، ۱۳۷۵.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***قواعد الاحکام***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ١٤١٣ ق.

علم‌الهدی، علی بن حسین، ***رسایل الشریف المرتضی***، سیدمهدی رجایی، قم، دارالقرآن الکریم، چاپ اول، ١٤٠٥ ق.

فاضل هندی، محمدبن حسن، ***کشف‌اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام***، قم، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ١٤١٦ ق.

قرشی، علی اکبر، ***قاموس القرآن***، هفت جلدی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ١٤١٢ ق.

کلینی، محمدبن یعقوب، ***الکافی***، قم، دارالحدیث للطباعه و النشر، چاپ اول، ١٤٢٩ ق.

مامقانی، محمد حسن بن عبد اللّه، ***غایه الآمال فی شرح کتاب المکاسب***، قم، مجمع الذخائر، چاپ اول، ١٣١٦ق.

مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، ***بحار الانوار***، جمعی از محققان، بیروت، داراحیا التراث العربی، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق.

محقق حلی، جعفر بن حسن، ***شرایع الاسلام***، محمد علی بقال، قم، موسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ١٤٠٨ ق.

مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، ***تاج العروس***، بیروت، دارالفکر للطباعه، چاپ اول، ١٤١٤ ق.

مشکینی، علی، ***مصطلحات الفقه***، قم، جامعه مدرسین قم، ١٤٢٨ ق.

مصطفوی، حسن، ***التحقیق فی کلمات القرآن الکریم***، تهران، مرکز الکتاب للترجمه و النشر، چاپ اول، ١٤٠٢ ق.

مطهری، مرتضی، ***مجموعه آثار***، تهران، انتشارات صدرا، چاپ نوزدهم، ١٤٣٥ ق.

مغنیه، محمد جواد، ***فقه الإمام الصادق علیه السلام***، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق.

مکارم شیرازی، ناصر، ***کتاب النکاح***، قم، مدرسه امام علی ابن ابی طالب (ع)، چاپ اول، ١٤٢٤ ق.